

ز شعر من شده پوشیده فضل و دانش من
چو میوه که بماند بزیر برک نهان



آب حیات پیش لب خون مرده است
باید بحال چشمه حیوان گریستن



زیری چنان گشته ام ناتوان
که دندان بجنبند جای زبان



در محبت از خرد بیگانه میباید شدن
هر کجا طفلی بود دیوانه میباید شدن



لاف موزونی زند مانند سرو
هر که خواند صفحه از بوستان



(۹۱)

که نظر بر غیر دارد گاه بر ما چشم او
بسکه بیمار است می افتاد هر جا چشم او



هر چند تغافل کند ایمن مشوار خصم
پیوسته بود پشت کمان سوی نشانه

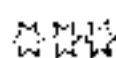
رباعیات غنی

هوش است که سرمایه صد درد سراسر است

فارغ بال آنکه از جهان بیخبر است

در بیضه نمیکنند مرغان فریاد

هر چند که بیضه از قفس تنگتر است

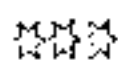


پیوسته بکنج انزوا در سفرم

با آنکه نشسته‌ام زیبا در سفرم

هر چند مسافتم بود یک کف دست

عمریست که همچو آسیا در سفرم



ضعف تو بدل شکست پیکان ما را

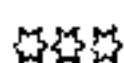
صدا کوه الم نهاده بر جان ما را

هر گز نشنیده‌ام که مو درد کند

درد کمر تو ساخت حیران ما را



برخیز غنی هوای فروردین است
می نوش که وقت باده خوردن این است
فصلی است که آشیان مرغان چمن
از کثرت گل چون سبد گلچین است



بی فهم اگر چشم بدوزد بکتاب
تواند دید روی معنی در خواب
کی غور کنند در سخن بی مغزان
غواصی بحر نیست مقدور حباب



ای صاحب هوش عیب می نوش پوش
بی هوشی مردم بته هوش پوش
بینی ز کسی اگر بدی یا شنوی
در پرده چشم و پرده گوش پوش



آنرا که نباشد بکف از رزق برات
کی سعی طیبش دهد از مرگ نجات

از عمر دمی بیش نصیبش نبود
هر چند حباب سرزد از آبحیات

—•—

چون قفل اگر گرفتگی گیری پیش
آخردلت از تیغ جفا گردد ریش
دادند چو صورت کلید ابرورا
پیوسته گشاده دار پیشانی خویش

—☆—

بدگرچه دمی چند به نیکان بنشست
سر رشته نیکیش نیفتاد بدست
از تیره دلی پاک نشد خاکستر
هر چند که با آتش و آئینه نشست

—☆—

افسوس که رفت نشئه عهد شباب
سرخوش نشدیم یکدم از باده نساب
از بهر تماشای جهان همچو حباب
تا وا کردیم چشم رفتیم بخواب

—•—

هر دل که بسختی است بود دائم تنگ
 باشد گردون بسخت جانان در جنگ
 هر کس که توانا است کشد رنج زیاد
 نشتر بود از تیشه برای رگ سنگ



برخیز و بجنگ خصم شمشیر به بند
 بر تیر نظر بسان ز هگیر به بند
 در رزم ز اسباب فراغت بگذر
 پر را بکش از بالش و بر تیر به بند



قطعه تاریخ وفات ابو طالب کلیم

حیف کزدیوار این گلشن پرید
طالبان آن بلیل بساغ نعیم
رفت و آخر خامه را از دست داد
بی عصا طی کرد این ره را کلیم
اشک حسرت چون نمیریزد قلم
شد سخن از مردن طالب یتیم
هر دم از شوقش دل اهل سخن
چون زبان خامه میگردد دونیم
عمرها در با داد زیر زمین
خاک بر سر کرد «قدسی» و «سلیم»
عاقبت از اشتیاق یک دگر
گشته اند این هر سه در یکجا مقیم
گفت تاریخ وفات او «غنی»
طور معنی بود روشن از کلیم

میرزا داراب جويا

میرزا جويا بعد از غنی بزرگترین شاعر کشمیر بوده
اما دیوان و آثارش ناپدید گشته و در هیچیک از فهرست
کتابخانه‌های بزرگ دنیا اسمی از آثارش برده نشده است.
روزی نگارنده در خدمت مرحوم ملک الشعراء بهار بودم و
از شعراء پاریسی زبان کشمیر صحبت بود. من از عده‌ای از شعراء
کشمیر بطور نمونه اشعاری خواندم مرحوم بهار گفت مثل
اینکه شما از جويا چیزی نخواندید. من گفتم که از آثار
و اشعار جويا چیزی ندیده‌ایم گفت عجب! او یکی از بهترین
شعراء است که بسبب هندی شعر گفته. بلند شد و رفت
بکتابخانه شخصی اش و نسخه خطی دیوان جويا را که مورخانه
هم خورده بود بمن داد و گفت حیف است که این شاعر بزرگ را
در هند و پاکستان نیز نمی‌شناسند. دیوان جويا پیش من بود
وای فرصت نکردم که چیزی راجع بشعر و شرح احوالش
بنویسم. دوست و همکار قدیمی من دکتر محمد باقر رئیس

قسمت فارسی دانشگاه پنجاب دو سال پیش بایران مسافرت نمود و من نسخه خطی را بایشان نشان دادم و خوشحالم که این مرد دانشمند و ایران دوست رساله‌ای در شرح احوال و آثار جویا تألیف کرده و از طرف دانشگاه پنجاب منتشر نموده است

جویا را در ایران نیز نمی‌شناسند و برای معرفی این شاعر خوش ذوق ذیلاً شرح نسبتاً مفصلاً داده میشود:

اجداد جویا از تبریز بخاک کشمیر کوچیدند و جویا در اواسط قرن یازدهم هجری در کشمیر بدنیا آمده و در سال ۱۱۱۸ هـ در گذشته است

میرزا داراب جویا پسر ملا سامری است. صاحب سخن و معنی یاب بود و در سخن پردازای تتبع میرزا صائب می‌نمود. با محمد سعید اشرف و ملا علی رضای تجلی صحبت داشته و این مرد و شاعر از استادان او بودند. میرزا داراب از شعرای عهد خود امتیاز داشت و صاحب دیوان فصاحت بیان است (۱)

لطیفه

جويا يك برادر داشت كه گويا تخلص ميكرده.
سيد علي حسن خان مولف صبح گلشن بمناسبت
تخلص جويا و گويا لطيفه‌اي نقل كرده است:
روزي جويا و گويا هر دو برادر با محمد علي ماهر
(شاعر و دانشمند معاصرشان) گفتند كه نام و تخلص
طالب كلیم را ماهر دو با هم برادرانه قسمت كرديم وي گفت
مطالبش را نیز بخش نمايد. (۱)
خواجه محمداعظم در تاريخ اعظمی نیز يك لطیفه
راجم به پدر و مادر جويا بيان كرده است:
كامران يك گويا برادر ميرزا داراب جوياست. مشهور است
كه شاعری از ايران آمده بود، كامران بي ادبانه با او بر
خورد، آن شاعر طاقت نياورده گفت: لعنت بر آن سامری
كه مثل تو گوساله را گويا كرده است.

مولف تاريخ کبیر کشمیر چنین مینویسد: میرزا

(۱۰۰)

داراب جويا فرزند ملاسامری به سنك تازه گویان انتظام
کلی داشت و با محمد سعید اشرف و ملارضانجلی صحبت
داشته، به مذهب شیعه بود. در سال ۱۱۱۸ از دارفانی رفت (۱)
علی قلی بیات دانشگاهی در ریاض الشعرا میگوید
میرزا داراب جويا اصلش از ایران است و تولدش
در کشمیر واقع شده بصحبت ابوطالب کلیم و میرزا صائب
در اینجا رسید در زمان عالمگیر پادشاه وفات یافته است
از مطالعه اشعار جويا معلوم میشود که در تعریف
والیان کشمیر قصایدی سروده و پیدا است که او را ربط و
میانہ خوبی با آن ها داشته و بالاخص مورد احترام نواب ابراهیم
خان کسه بار بحکومت کشمیر از طرف شاه عالمگیر
تعیین گردیده بوده است. ابراهیم خان بطوریکه از قطع
جويا پیدا است نیز شیعه بوده :-

خان والا نژاد ابراهیم

که علی را بجان و دل بنده است

۱ - تاریخ کشمیر تألیف محی الدین - سکنین ص ۲۴۵

(۱۰۱)

آنکه نور غلامی مسولا

از جینش چو مهر تابنده است

بر دل اوست مهر، مهر علی

گوهر دانش الحق از زنده است

بر وجودش فنا نیابد دست

بنام مرتضی علی زنده است

۱۰۱

تعریف و تجلیل از شعرای دیگر

جویا غیر از استاد خود میرزا صائب تبریزی که از او بعد اغراق تعریف نموده از شعرای معاصر دیگر نیز تجلیل نموده و از غزلیات آنها استقبال کرده است.

بطور نمونه ایاتی چند در ذیل نقل میشود.

این جواب آن غزل «جویا» که «بینش» گفته است

نامه‌ام را باره چون بال کبوتر میکند



این جواب آن غزل «جویا» که میگوید «وحید»

«مچو شب زلفش کند روزم سیاه؛ از شش جهت



این بطرز آن غزل «جویا» که سابق گفته است

جای دندان سخت چون گردید دندان میشود



این بطرز آن غزل «جویا» که «تمکین» گفته است

برق جولان ابرش ابری بزین دارد بهار

(۱۰۳)



«جویا» بطرز «طالب آمل» غزل سراسر است

صیت سخنوریش ز مازندران گذشت

و هدیه عقیدت بخدعت استاد خود :

بی تکلف ز شکر ریزی «صائب» «جویا»

طوطی نطق تو طرز سخن آموخته است

رباعی

صائب ز سخن بهره نامی که تراست

باشد شایسته تو نامی که تراست

توان ادا کرد بزبان تحسین

حق نمک حسن کلامی که تراست

عقاید جویا

جویا مثل بخت شاعر و متفکر بلند فکر از کوتاه نظری
حرص و آرزو تکبر و تملق بی جا اظهار تنفر میکند
در سینه تو چون گذر کینه فتد
آن کینه بحسب دیرینه فتد
عیب دیگر اینست که زس پیر دلی
عکس تو محال است در آئینه فتد



انگاز که بیش از همه نشی ثروت تو
افزون ز کسریمان جهان همت تو
با عالم زیش گاو اگر میسازی
از هیچ خری کم نبود دولت تو



از خلق چه اندیشه به ارباب هنر
وز خصمی این طایفه شانرا چه ضرر

(۱۰۵)

هر چند که آستین بر آن افشانند

خاموش نمیشود چراغ گوهر



حوشی هرگز نه بیند هر که بدخو هست آئینش

بخود پیوسته همچون مار ظالم اندیش می پیچد

بقدر خواهش دنیا اسیر خسویشتن سازد

تو گر «جویا» بدنیایش پیچی بیش می پیچد



نمونه‌ای از آثار جویدا

جویدا غیر از غزلها و مثنویهای بسیار عالی بسبک هندی
قصاید متعددی در نعت و منقبت در مدح ائمه اطهار و اهل
بیت دارد و قبل از انتخاب از غزلیات مختصری از قصائدش
در این باره اقتباس میشود:

در نعت

افتخار دوره آدم حیب ذوالجلال

سرور دنیا و عقبی شافع روز جزا

آنکه جبریل امینش میکشیدی غاشیه

آنکه بد فرمانبرش شاهنشهی چون مرتضی (ع)

رتبه قربش تماشا کن که مقدار دو قوس

بلکه هم نزدیکتر بد با جناب کبریا

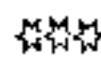
از عناصر در تن آدم برای خلق او

گشته اند اضداد با هم چار یار باصفا

(۱۰۷)

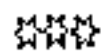
کبریا بنگر که شاه اولبا خود را بفخر

گفته عیدی از عید سرور هر دوسرا



ای ختم رسل اطف تو بس شاهد «جو یا»

کز توبه کشیدت بسر جام ندم را



چه جوهر است ندانم ، همین قدر دانم

که آفرینش از ویافت فیض حسن کمال

چشیده اندر خوان عطاش شیر جان

از آن همه سر انگشت می میکند اطفال

چو سایه افکند ابر شفاعتش در حشر

به نیم قطره بشوید ز خلق لوث و بال



من که باشم تا توانم مدح سنج او شدن

خانه ام را مطلقا گردید جاری بر زبان

معجز شق القمر بنمود ز آنرو تاقتد

دشمنش را طشت رسوائی ز بام آسمان

(۱۰۸)

بهر شکر اینکه سر سبزیم از احسان او است
از سر ایام چو برگ از نخل می روید زبان
هن کجا و رنیه مدحت سرائی از کجا
لرز از دهشت چو شمع محفلم «جویا» زبان

❦

منم که بر سراقبال خویشتن زده ام
گل اطاعت سلطان یثرب و بطحا
متاع خالق، شفیع امم، حبیب خدا
رسول خالق کونین خواجه دوسرا
شهنشی که کمر بسته در متابعتش
امام مفترض الطاعه شاه قلعه گشا
هزار شکر که باشد بخواب و بیداری
بدر که تو مرا روی دل چو قبله نما

❦

انتخاب از قصیده در منقبت امیر الهومنین

نوبهار دردم و دانت گل سودای من
صدچو محبوب بند پی گم کرده صحرای من
چاک شد دامن صحرا از خراش ناله ام
من کجا در دهجرا و کجای وای من
خشک شد خون در رنگ گل بی بهار جلوه ات
بو بهار من ؛ گل من ؛ سرو من ؛ رعناى من
ای بهار جلوه از بس بی تو گرم ناله ام
شعله میجو شد برنگ شمع از لبهای من
در ریاض آرزویت باغبانی میکند
آه سرو آرای من ؛ اشک چمن پیرای من
ای بهار رنگ و بو چون گل سرا پا گوش شو
تا در گوشت شود این مطامع غرای من
بسکه شد لبریز مهر مصطفی اعضای من
همچو گلبن غرق گل گردید سر تا پای من

(۱۱۰)

ای بهارستان دین از سجده درگاه تست
هشت جنت داغدار رشک هفت اعضای من
گرد راهت تو تیای چشم اهل بینش است
نقش نعلین تو باشد دیده بینش من
ای ودای هرقد پاک تو سر تا پای من
یا علی مولای من ، مولای من ، مولای من
مظهر گل فاتح خیبر امیرالمومنین (ع)
بندگی قنبرش فخر من و آبای من

دار منقبت

در منقبت امیر المومنین علی علیه السلام اشعار زیادی

سروده است اینک چند مطلع از قصائد ذیلاً نقل میشود :

بی خرد را نبود بهره ز ارباب هنر

قیمت رشته بیابا نرود از گوهر

بحمدالله زبان نکتہ، سنجم گوهر افشان شد

امیر المومنین شاه ولایت را تاخوان شد

شد زبانم هدح سنج سرور دنیا و دین

شافع محشر شه مردان امیر المومنین (ع)

فضل آن شد که پی سیر جهان پیر فلک

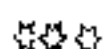
پیش چشم از مه و خورشید گذارد عینک

اشکم نه بینو از مژه تر فرو چکید
کز ابر نبره خرمن اخگر فرو چکید



در منقبت حضرت امام حسین علیه السلام

بود و نبود ریاضت همیشه دل روشن
که از گدازتن است ابن چراغ داروغن
چنان ز آتش عشقش گداخت چون شمع
نماند غیر رنگ و استخوان مرا ز بدن



ر همم نبود احتیاج با گوهر
که آبله است بکف چون صدف مرا گوهر
ز کاوش مژه از فزود قدر دلم
مگو که سفتا چو شد افتد از بها گوهر



(۱۱۳)

در منقبت حضرت امام حسن علیه السلام

بنسبه ام نفس از جوش غم نیا بد راه
چو لاله در دل خون گشته دام گرم شد آه
سر شاک من شده از خون دل قبا گلگون
ز بهلوی دگری گشته خود نما چون ماه

در منقبت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

ندیدم خویش را تا جلو حسن ترا دیدم
گشودم تا بر ویت دیده همچون شمع گاهیدم
هوا گیرد چو آهم ناله زنجیر بر خیزد
بیا دطره ای بر خویش شبها بسکه پیچیدم

هر کس که چو شبم شده حیران جمیلی
در رفتنش از خویش چه حاجت بدایلی
تا هست بود بهره و راز آب رخ خویش
هر کس چو گهر کرد قناعت بقلیلی

(۱۱۴)

در منقبت امام محمد مهدی
(صاحب الزمان)

اکنون که زیریم به عینک سرو کار است

پیوسته دو چشمم بتماشای تو چار است

دردیده عالی نظران چرخ و کواکب

گردیست که آمیخته با مشت شرار است

انتخاب از غزلیات جویا

بهترین معرف شعر جویا غزلیات او است . باز یک خیالی،

تشبیه و استعاره و صنایع مختلف شعر که شعر سبک هندی را

از سبک‌های دیگر جدا و متمایز ساخته است در رنگ‌های

بسیار زیبا، جلوه گر است :
